



یادداشتی درباره مطرفیه و ردیه قاضی جعفر ابن عبدالسلام*

○ حسن انصاری قمی

المختصره انفرادی هذه هي و شيخها و لم يذكر اسمه بان قالوا عرق الحايض في غير موضع التجاسه نجس و كذا قالوا في عرق الجنب قلت و هذا باطل و خطأ ظاهر فقد كان النبي صلى الله عليه و سلم يبيت مع نسائه في لحفهن و هن حيض و يتناولها في ايديهن ما اراد من حاجه و من رطب و يابس و لو كان جسم الحايض و الجنب نجسان لمافعل صلى الله عليه وسلم ذلك هذا و الخصم معترف بان جسم الحائض و الجنب طاهران و انما اخطا في تنجيس العرق و نحوه و الاجماع منعقد على ماقلنا، الفرقه الثالثه المطرفيه اصحاب مطرف الشهابي احد شيوخهم و مصنفى كتبهم انفراد هو و فرقته بقولهم الصلاه في غير الثوب الذي يلبسه المصلى دين قوييم و ان في سب الصحابه رضى الله عنهم ثواب عظيم و هم اكبر الزيديه غلوا في السب للصحابه رضى الله عنهم.

و هذا زيغ و ضلال منهم فان قولهم ان الصلاه في غير الثوب الذي يلبسه المصلى هو الدين القويم فهو مخالف لماكان عليه النبي صلى الله عليه و سلم يفعله هو اصحابه رضى الله عنهم في عموم الاوقات يصلون في ثيابهم التي هي لباسهم دايماً و هي ثياب مهنتهم و زينتهم غالباً و كان كثير منهم ليس له الا ثوب واحد في جميع احواله فظهر بهذا خطأ هذه الفرقه و جهلهم و بطلان مذهبوا....»

نک: تلخیص البیان، به کوشش ستانيسلاف برونزوروف، نسخه فاکسيميله، مسکو، ۱۹۸۸ م، ص ۴۳-۴۴.

چنانکه ملاحظه می شود دو نویسنده بعدی به تبع ابومحمد یمنی درباره مطرفیه گزارشهایی ارائه کرده اند و این دو نویسنده نیز هر دو همانند ابومحمد در یمن می زیسته اند. در کتب مثل و نحل غیریمتی سختی از مطرفیه نرفته است و این نویسندگان سنی یمنی نیز شناخت درستی از مطرفیه نداشته و یا اینکه به ویژگیهای بنیادی تفکر آنان آشنایی نداشته اند.

- الف -

مذهب حنبلی بسیار زود هنگام به یمن رسید . یحیی بن ابی الخیر عمرانی (د ۵۵۸ ق) از جمله کسانی است که در قرون بعد در ترویج مذهب اعتقادی حنبلی در یمن کوشیده و حتی با اشاعره نیز در نزاعی

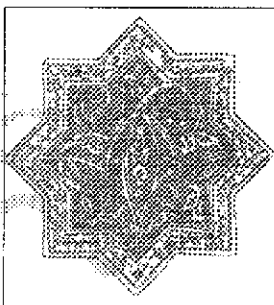
۱- ابومحمد یمنی (زنده در ۵۴۰ ق) در کتاب الفرق و التواریخ خود که با عنوان عقائد الثلاث و السبعین فرقه به چاپ رسیده می نویسد: «و هذه فرقه المختصره اصحاب [...] انفراد هو و فرقته بان قالوا: عرق الحائض في غير موضع التجاسه نجس ايضاً، و هذا خلاف الشرع، و كذا عرق الجنب نجس ايضاً و هذا خلاف الشرع لان الله يقول: (و لقد كرمتنا بنى آدم و حملناهم في البر والبحر)، و معلوم ان من كرمه الله تعالى لا يخلق من نجس، فالحذر منهم» و نیز می گوید: «و هذه فرقه المطرفيه: اصحاب مطرف الشهابي، انفراد هو و فرقته بان قالوا: الصلاه في غير الثوب الذي يلبسه المصلى دين قوييم، و سب السلف ثواب عظيم، و هم اكثر اهل الزيديه غلوا في السب و الاذى، فالحذر منهم».

نک: عقائد الثلاث و السبعین فرقه، به کوشش محمد بن عبدالله زربان الغامدی، مدینه، مکتبه العلوم و الحكم، ۱۴۱۴ ق، ۴۵۵-۴۵۴/۱. گزارش ابومحمد به دلیل همعصری او با مطرفیه حائز اهمیت بسیار است، خاصه که او به عنوان یک گزارشگر بیرونی (و سنی) در باب آن سخن گفته است. از سوی دیگر او به دلیل یمنی بودن، از میان ملل و نحل نگاران، نخستین کسی است که درباره مطرفیه سخن به میان آورده است.

۲- ابوالفضل عباس بن منصور بن عباس التریمی السکسکی شافعی (د ۶۸۳ ق) در البرهان فی معرفه عقائد اهل الادیان نیز در میان شرح فرق رافضه می نویسد: «و اما المطرفيه فهم اصحاب مطرف الشهابي، احد شيوخهم، انفراد هو و فرقته بان قالوا: الصلاه في غير الثوب الذي يلبسه المصلى امر قوييم و ثواب عظيم و يسبون السلف غير على من الصحابه و غيرهم يقولون: هو ثواب عظيم و هم اكثر الرافضه غلوا في السب و يقولون بخلق القرآن و يقولون ان علياً مظلوم قاعد بالله من سوء اعتقادهم».

نک: البرهان فی معرفه عقائد اهل الادیان، به کوشش خلیل احمد ابراهیم الحاج قاهره، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م، ص ۳۷.

۳- نویسنده یمنی عصر رسولی (۶۲۶-۸۴۵ ق) یعنی علی بن محمد بن عبدالله الفخری (قرن ۹ ق) در کتاب تلخیص البیان فی ذکر فرق اهل الادیان نیز در میان فرق زیدیه می نویسد: «الفرقه الثانيه



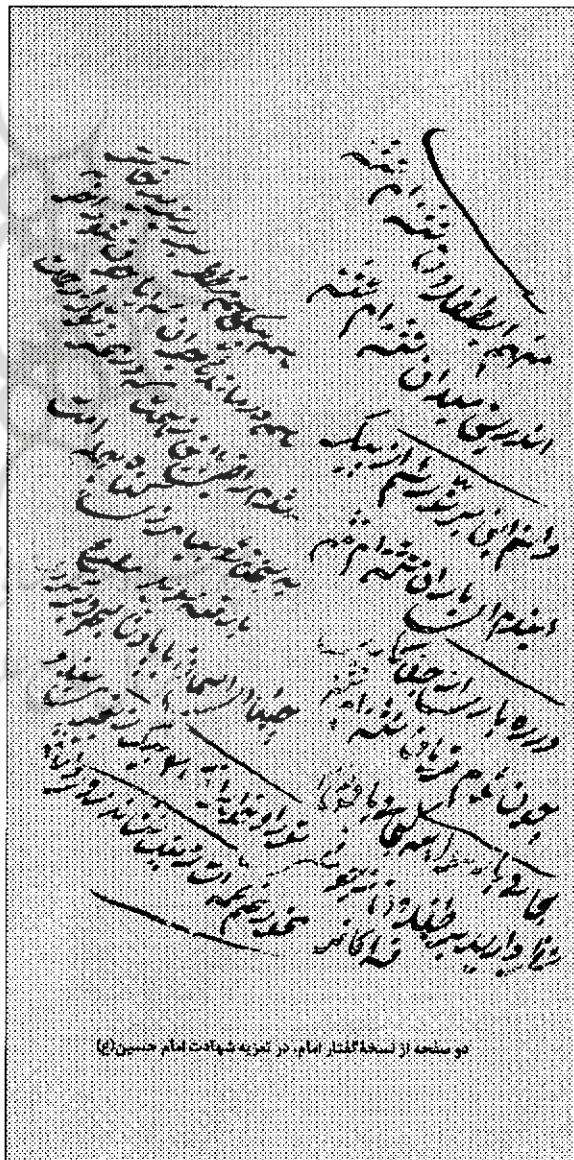
سخت بوده است. می دانیم که او در مکه با فقیه اشعری مذهب محمد بن احمد العثماني (د ۵۲۷ ق) مناظره کرده است. البته نفوذ مذهب اعتقادی حنبلی و تفکر اصحاب حدیث طبعاً در مناطقی غیر از شمال یمن بوده است. شمال یمن عموماً تحت نفوذ زیدیه‌ها و یا اسماعیلیها بوده است. از سوی دیگر گفته شده که حنبلی‌گری در یمن تحت تاثیر تفکر ابن عمرانی بوده است. انتشار عقیده اصحاب حدیث در یمن، موجب نفرت علما از علم کلام نیز بود؛ ولی در عین حال با ورود ابویان به یمن در قرن ششم (در سال ۵۹۶ ق)، مذهب اشعری وارد یمن شد و اکثریت شافعیان از مذهب فکری حنبلی دست کشیده و به مذهب اشعری درآمدند.

زیدیه در یمن سخن گوی مکتب اعتزالی بودند. می دانیم که پس از تسلط الهادی الی الحق بر صنعاء در سال ۲۸۸ ق، میان او و فقهایی صنعانی در باب موضوع مخلوق مناظره‌ای در گرفت. میان او و فقیه یحیی بن عبدالله بن کلیب النقوی. البته گفته شده که آنان پس از آن با هادی بر مذهب اهل العدل و التوحید بیعت کردند.

در قرون بعدی به ویژه در قرنهای ششم و هفتم از آن به دلیل ورود کتب معتزله بصری (بهشمی) به یمن از طریق امام المتوکل علی الله احمد بن سلیمان و به توسط قاضی جعفر بن عبدالسلام و دیگران، اعتزال بصری در آنجا انتشار بیشتری پیدا کرد. دلیل این امر این بود که در ایران و به ویژه در عراق، معتزله بصری (در قرنهای پنجم و ششم) به دلیل گسترش نفوذ مکتب قاضی عبدالجبار همدانی و شاگردانش، فعالیت گسترده‌تری نسبت به اعتزال بغدادی داشتند.

ب -

موضع زیدیه در ارتباط با معتزله بغدادی و بصری موجب انقسام آنان به دو فرقه مختزیه و مطرفیه گردید. گفته شده که این اختلاف نظر به اواسط قرن ۵ ق در یمن باز می گردد. برخی دیگر از منابع از وجود این اختلاف در زمان امام المنصور بالله قاسم بن علی عیانی (۲۸۸-۳۹۳) خبر می دهند. در همین ارتباط گفته شده که در عصر امام عیانی، میان دو دانشمند زیدی هادوی به نامهای علی بن شهر (در بیت اکل) و علی



دو نسخه از نسخه گفتار امام. در تهریه شهادت امام حسین (ع)

به نص خفی در امامت حضرت امیر (ع) معتقد بودند و بر همین اساس تقدیم خلفای راشدین بر حضرت امیر (ع) از سوی صحابه و یا خود خلفا را ناشی از اشتباه اجتهادی تلقی می کردند و از همین رو در تفسیق آنان توقف می نمودند.^{۳۰}

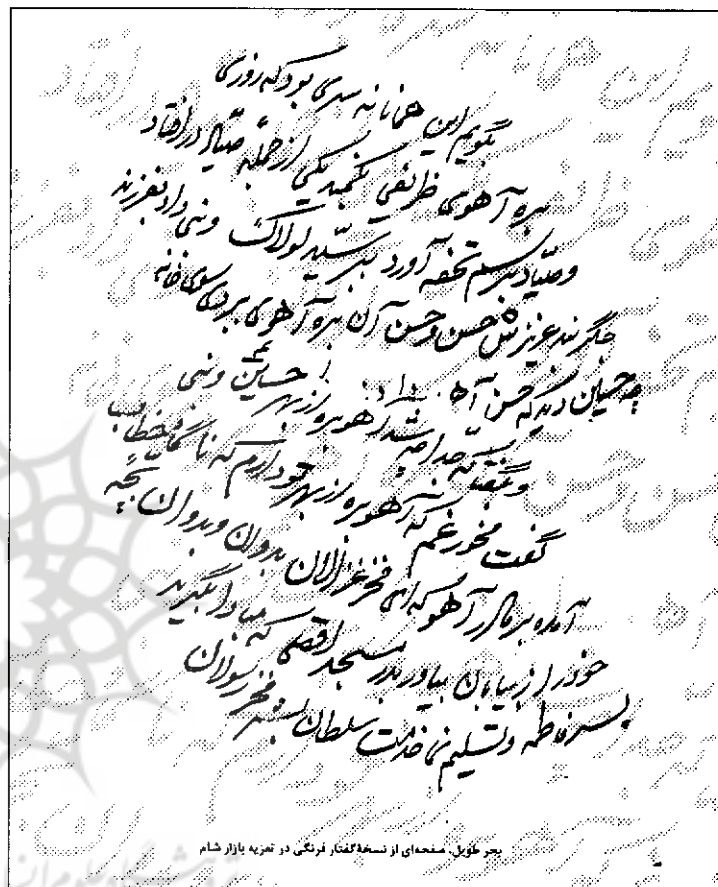
مطرفیه (که به دلیل انتساب به مطرف بن شهاب بن قاسم بن عمرو بن عبادالشهابی که از علمای زیدیه بود، به مطرفیه معروف شدند؛ نک: یحیی بن الحسین طبقات: ۱ / برگ ۴۰؛ ابراهیم بن قاسم، طبقات الزیدیه الکبری، نسخه عکسی، ص ۴۳۵)، در برابر مخترعه (طرفداران اختراع اعراض از جانب خداوند) صف بندی کردند. مطرف بن شهاب خود از علی بن محفوظ تعالیم دینی را اخذ کرده بود و در واقع بدین گونه مطرفیه تعالیم خود را به علی بن محفوظ می رسانیدند. مطرف دانشمندی زیدی و مقیم بیت حنبل بود و در زمان علی صلیحی، داعی فاطمی زندگی می کرد و صلیحی از وی خواست که در شمار کسانی باشد که او را در سفر حج به سال ۴۵۹ ق همراهی می کردند و البته وی عذرخواست و حتی با صلیحی مناظره کرد. همچنین می دانیم که مطرف بن شهاب در عصر امام مهدی حسین بن القاسم عیانی به وی پیوست ولی پس از چندی بیعت خود را با او شکست و آنگاه با قاضی شافعی صنعا یعنی سلیمان بن عبدالله النقیی آشنا شد و از وی دانش آموخت. چنانکه مادلونگ می گوید، منابع ضد مطرفی ادعا می کنند که مطرف یکی از شاگردان حسین بن عامر، داعی اسماعیلی بوده است، اما مولف کتاب طبقات الزیدیه (ص ۴۳۵) احتمالاً با استناد بر اخبار مسلم لحجی می گوید که مطرف ابتدا تعالیم خود را با علی بن شهاب (؟) که «قائل به جبر»، یعنی احتمالاً سنی بود، آغاز کرد، بعدها نزد علی بن محفوظ به کسب علم پرداخت و «نظریه عدل و توحید موافق تعالیم الهادی را از او آموخت.»^{۳۱}

مطرفیه (و گاهی به تعبیر مسلم لحجی: هادیویه) در کنار مطرف شخصیت دیگری را نیز می شناختند: نهد بن الصباح العنسی.^{۳۲} برای شناخت اولیه نسبت به مطرفیه بهتر است، عبارت ابن المرتضی در المنیه والامل را نقل کنیم:

«المطرفیه اصحاب مطرف بن شهاب، فارقوا الزیدیه بمقالات فی اصول الدین کفرهم کثیر من الزیدیه بها، و الحسینیة... و قد انقضت هاتان الفرقتان»^{۳۳}

تاریخ مسلم لحجی (تألیف سال ۵۴۴ ق) که خود بر مذهب مطرفی بوده، مهمترین کتابی است که درباره تاریخ فرقه مطرفیه سخن می گوید، ولی متأسفانه تنها بخش هایی از این کتاب باقی مانده است.^{۳۴} ابن الوزیر و یحیی بن الحسین و ابن ابی الرجال مورخینی هستند که از این کتاب نقل قول های بسیار کرده اند.

مسلم لحجی خود شاگرد یکی از عالمان مطرفی بوده است: شخصی به نام محمد بن ابراهیم بن رقاد الصنعانی که لحجی در وقش



بن محفوظ (در ریده) مناظره ای در باب وجود اعراض در گرفت که در نهایت به اختلاف میان زیدیه و ظهور مخترعه و مطرفیه انجامید. مخترعه بر قول علی بن شهر رفتند و مطرفیه از علی بن محفوظ پیروی کردند.^{۳۵}

پدر علی بن محفوظ خود از علمای زیدیه بود و گفته اند که کتابخانه ای مهم داشت که جامع میراث زیدیان بود. اما به نظر می رسد که مطرفیه چنانکه خواهد آمد تعالیم خود را اساساً از مطرف بن شهاب اخذ کردند، و او بود که در واقع تعالیم الهادی الی الحق را بسط و توسعه داد و به صورت نظام فکری مطرفیه، عرضه نمود. مخترعه معتقد بود که خداوند اعراض را در اجسام ایجاد می کند (اختراع) و چنین نیست که طبیعت اجسام، خود متفاوت باشد و هر یک بر طبع خود عمل کند (نظر مطرفیه). منابع زیدی گفته اند که مخترعه در این عقیده جانب معتزله بصری را داشتند.^{۳۶}

مخترعه همچنین در موضوع امامت و سایر مسائل اعتقادی با مطرفیه اختلاف نظر داشتند؛ بطور مثال همینجا باید گفت که مخترعه

و آرای آنان بی‌وجه می‌دانستند. مطرفیه حتی بنا بر توصیف برخی منابع زیدی صرفاً گرایش به ابوالقاسم بلخی و نیز نظام و جاحظ داشتند.^{۲۰}

در تفسیری از عقیده مطرفیه در باب طبایع اجسام، نویسنده‌ای زیدی و غیرمطرفی ابراز داشته است که آنان در حقیقت، تاثیر عناصر چهارگانه را در توالد و یا استحاله تأثیری حقیقی و تأثیر خداوند را بر این روند تأثیر مجازی می‌پنداشتند. طبعاً مخترعه در برابر چنین گرایشی معتقد بودند که خداوند موثر حقیقی در عالم است.^{۲۱}

تا بدین جا روشن شد که اختلاف میان مطرفیه و مخترعه که هر دو گروه زیدی بودند، ناشی از اختلاف منظر آنان نسبت به مسائل کلامی بود و گرچه مطرفیه خود را در سنت الهادی الی الحق می‌دانستند ولی تفسیر آنان از مباحث فلسفی و کلامی از سوی مخترعه (یعنی زیدیه غیرمطرفی) خروج از سنت هادویه دانسته شد. اجمالاً نیز این نکته توسط منابع زیدی تأیید می‌شود که مطرفیه به مکتب معتزله بغداد همچون ابوالقاسم بلخی گرایش داشتند، در حالی که سایر زیدیه یعنی مخترعه منظر بصری‌ها را می‌پذیرفتند.

ج -

در اینجا برای روشن‌تر شدن منظر تاریخی زیدیه نسبت به فرقه مطرفیه و برداشتی که مخترعه از آنان داشتند، نظرات یکی از مخالفان جدی و پرکار مطرفیه یعنی عبدالله بن زیدالمنسی (د ۶۶۷ ق) که خود از بزرگان زیدیه مخترعی قلمداد می‌شود را براساس کتاب المصباح اللایح فی الرد علی المطرفیه وی نقل می‌کنیم.^{۲۲}

۱. مطرفیه معتقد بودند که خداوند به قصد و اراده خود صرفاً عناصر سه گانه آب، خاک و هوا را آفریده و برخی از آنان نیز معتقدند که معجزات انبیاء را نیز خداوند خود آفریده است.

۲. جانورهای مودّی مانند مار و عقرب و... خلق خداوند و مورد اراده او نیست. و چنین چیزی بر خداوند قبیح است.

۳. همچنین است خلق مرض و یا موت اولاد و سایر آفات.

۴. خداوند به فجار و کفار و اشرار رزق نمی‌رساند و صرفاً رازق ابرار است.

۵. امور قبیحی چون قحطی و مرض و امور شر به اراده و خلق خداوند نیست.

از دیدگاه زیدیه مخترعی یعنی مخالفان گرایش مطرفی، عقاید مطرفیه برخاسته از مذاهب باطل و از جمله ملاحده و دهریه بوده است. احمدبن سلیمان المتوکل علی‌الله امام نامدار زیدی در کتاب الهاشمه لانف الضلال که در رد برمطرفیه نگاشته، آنان را متأثر از ادیان باطل می‌داند.^{۲۳}

البته خوشبختانه از میان ادبیات مطرفی، تنها یک کتاب کلامی که متضمن عقاید مطرفیه است، باقی مانده است: البرهان الرائق المخلص

در سال ۵۱۰ ق از وی مذهب کلامی خود را اخذ کرده است. این محمد بن ابراهیم از ابراهیم بن الهیثم ابن کهلان بهره گرفته بود و ابراهیم همانا شاگرد مطرف بود.^{۲۴}

مسلم لحجی اسناد مذهب مطرفی را چنین تبیین می‌کند که مطرف خود شاگرد علی بن محفوظ بود و علی بن محفوظ از دو طریق با مذهب هادوی ارتباط داشت: یکی از طریق احمدبن موسی الطبری (و او از محمدالمرتضی، فرزند الهادی الی الحق) و دیگری از طریق ابراهیم بن بالغ الوزیری (از پدرش و او از الهادی الی الحق).^{۲۵}

مسلم لحجی مذهب مطرفی را به طور خلاصه چنین معرفی می‌کند: «اخذنا القول بالعدل والتوحيد وان الاعراض تعلم بالدلیل من المحسوسات من الاجسام... وان ليس بين الله وبين خلقه من الاجسام واسطه (كذا) الله مراده و خلقه مخلوقه و صنعته مصنوعه و تدبير مدبره و فعله مفعوله».^{۲۶}

بنابر گزارش مخالف سرسخت مطرفیه، المتوکل علی‌الله احمدبن سلیمان در کتاب الحکمه الثریه، مطرف بن شهاب و دو همراهش به منطقه سناع (در صنعاء) رفتند و برای خود پایگاه علمی / دینی (هجره) و مسجدی بنا کردند.^{۲۷}

وی عقاید مطرف و یارانش را چنین گزارش می‌کند که: «هو ذهبوا الی ان العالم یحیل و یستحیل و ان الخلق تساووا فی ست خصال هی الخلق و الرزق و الموت و الحیاه و البعث و المجازاه و نفوا جمع الافعال عن الله»^{۲۸}

طبعاً این گزارش، برداشتی است از یک عالم مخترعی و ضد مطرفی. از سوی منابع زیدی متأخر و طبعاً غیرمطرفی گفته شده که مطرفیه در فروع و امامت باهادویه توافق نظر داشتند ولی در عقیده اختلاف نظر داشتند.^{۲۹} بنابر همین گزارش‌ها مطرفیه معتقد بودند که خداوند چهار عنصر آب، آتش، هوا و خاک را آفرید و سپس از این عناصر همه چیز را آفرید. این چهار عنصر که با یکدیگر در تضاد هستند در تأثیر بر یکدیگر موجب تغییر می‌شوند (احاله) و گاه خودتغییر حالت می‌دهند (استحاله) و بنابراین همه تغییرات از طبایع اجسام حادث می‌شوند و قدیم (خداوند) هیچ‌گونه تأثیری در این تغییرات مدام ندارد و طبعاً بنا بر گزارش منابع غیرمطرفی، مطرفیه معتقد بودند لزومی ندارد که خداوند را به صفات کمالی چون قدرت و علم و غیره وصف کنیم، چرا که تدبیر عالم با عناصر چهارگانه است و نه با خداوند.^{۳۰}

عقاید مطرفیه از سوی مخترعه یعنی سایر زیدیه، خروج از مذهب هادی الی الحق تلقی شد، گو اینکه مطرفیه خود مدعی بودند عقایدشان در سنت کلامی الهادی قرار دارد.^{۳۱}

گرچه برخی از زیدیه عقاید مطرفیه را موجب تکفیر آنان می‌دانستند ولی برخی دیگر عقاید آنان را برخاسته از مکتب کلامی ابوالقاسم بلخی - متکلم نامدار مکتب معتزله بغداد - دانسته و موجبات تکفیر را در اقوال

خود الهادی الی الحق نیز بیشتر متأثر از همین مکتب بوده است. او شاگرد ابوالقاسم بلخی بود.^{۳۱} محلی در البرهان نیز بیشتر بر مقالات بلخی تکیه می‌کند.

محلی همانند بغدادی‌ها بر این نکته تأکید می‌کند که اولین تکلیف انسان معرفت خداست و نه «نظر» (چنانکه بصری‌ها می‌گویند). با این وصف در جایی که الهادی مخالف رای بغدادی‌ها باشد، مطرفیه جانب الهادی را می‌گیرند؛ همانند مسئله شیئیت معدوم که هادی مخالف آن بود و یا مسئله صفات ذات و عینیت همه صفات ذات با یکدیگر و نیز با ذات الهی که معتزله بغداد بدان باور ندارند. در مورد نظریه ذره، مطرفیه بر خلاف معتزله معتقد به وجود ذرات نبودند و معتقد بودند که اعراض اجسام چیزی نیستند جز اوصاف آنها؛ صفات و احوالی که اجسام از آن میان گذر می‌کنند.

بنابراین حوادث صرفاً به دلیل تغییر عوامل موثر بر طبیعت اجسام ایجاد می‌شوند. مطرفیه از همین جا معتقد بودند که صرفاً اجسام (و نه حوادث) قابل درک حواس هستند.

در دیدگاههای مطرفی، موارد زیادی تشابه با افکار کلامی نظام و جاحظ دیده می‌شود و این نشانگر سرچشمه‌های تفکر مطرفی است. نکته مهم در اینجا این است که مطرفیه در واقع نماینده سنت اعتزال هادوی یمن بود و پس از آشنایی یمن نسبت به اعتزال بصری توسط مکتب کلامی زیدی / معتزلی شمال ایران یعنی آثار کلامی امامان زیدی شمال ایران همانند ابوالحسن و ابوطالب هارونی، گرایش پیدا شد که در برابر گرایش قدیم‌تر که به تدریج حتی نسبت به سنت هادوی گسترش یافته بود (مطرفی)، صف‌بندی کرد؛ گرایش بصری امام احمدین سلیمان المتوکل علی الله و امام المنصور بالله عبدالله بن حمزه. در واقع به کوشش این دو امام بود که بسیاری از دانشمندان و علمای علم کلام در میان زیدیه یمن از گرایش قدیم‌تر دست کشیده و روی به مذهب کلامی بصری آوردند (مخترعه).

مطرفیه در طول قرن‌های پنجم و ششم و حتی اوائل قرن هفتم قمری در یمن فعالیت داشتند ولی می‌توان مراکز فعالیت علمی آنان را در مناطق غرب صنعاء و در شهرهای وقش و سناغ و رجو و برخی شهرهای تهامه نشان داد. علمای مطرفیه در «هجر» و پایگاه‌های علمی - دینی خود به فعالیت علمی می‌پرداختند و در این میان شهر وقش مرکز اصلی آنان بود و مطرفیه سالی یک بار نیز در آنجا گرد هم می‌آمدند.^{۳۲} مطرفیه براساس مبنای «هجرت» و کناره گرفتن از سرزمین ظلم و خروج از جماعت غیرمشروع،^{۳۳} شهروقش را به عنوان مرکز اصلی خود تعیین کردند و در آن شهر حدود ۵۰۰ عالم و قاضی مطرفی جمع شده بودند. مطرفیه البته علمای بسیاری تربیت کردند و در علوم گوناگون در یمن فعالیت می‌کردند.^{۳۴}

ما در مقاله دیگری که پیرامون شخصیت قاضی جعفر بن عبدالسلام

من ورط المضائق از سلیمان بن محمدالمحلی.^{۳۵} این کتاب چنانکه مادلونگ در تحلیلی دقیق تبیین کرده است، نشان می‌دهد که مطرفیه عموماً عقاید کلامی مکتب معتزله بغداد را پیروی می‌کرده‌اند.

اما از سویی دیگر زیدیه غیرمطرفی (یعنی مخترعه)، گاه تا حد تکفیر و یا توقف در تکفیر آنان پیش می‌رفتند. شدیدترین هجمه از سوی امام زیدی نامدار و برجسته المنصور بالله عبدالله بن حمزه بر آنان رفت؛ وی آنان را کفار خواند و کفر آنان را از کفر مجوس و نصاری و مجبره بدتر دانست.^{۳۶} حتی گفته شد که عقاید آنان آمیخته‌ای است از آرای باطنیان و دهریان و مجوس و بت پرستان.^{۳۷}

در مقابل برخی از زیدیه غیرمطرفی از دیدگاه امامانی زیدی چون الموید بالله هارونی دفاع می‌کردند که معتقد به کفر تاویل نبود و از این رو معتقد بودند نایست کسی را بنا بر «الزام» تکفیر کرد و نه تنها مطرفیه که حتی مجبره نیز نباید تکفیر شوند. الامیر المنتصر محمد بن المفضل در این شمار بود.^{۳۸}

برخی امامان زیدی چون الموید بالله یحیی بن حمزه و المهدی احمد بن یحیی المرتضی و عالم زیدی علی بن عبدالله بن ابی‌الخیر صایدی و همچنین عبدالله دوازی معتقد بودند که مطرفیه بر اسلامند و مذهبشان موجب کفر نیست. در تاریخ الساده آل الوزير ابن الوزير به نقل آمده است: «وقف بالرجو مع اهله و کان الرجو من دیار التطریف، علی کتب عیدیه فیها خلاصه مذهبهم و تحقیق قواعد عقائدهم، فلم اجد فیها شیئاً یوجب تکفیرهم و انما اعتقادهم اعتقاد ابی‌القاسم البلخی و هم عندی ائمه محارِب».^{۳۹}

گفتنی است که کسانی چون الامیر المعتضد بالله یحیی بن منصور و المهدی لدین الله محمد بن منصور و امام الداعی یحیی بن محسن بن محفوظ با رفتار منصور بالله بر علیه مطرفیه که پس از این شرح آن را خواهیم داد، مخالفت کردند و آن را ناروا دانستند، چیزی که موجب شد صاحب کتاب سیره منصور بالله آنان را به مطرفی‌گری متهم کند.^{۴۰}

گو اینکه زیدیه غیرمطرفی گاه در تعابیر برخی از مطرفیه اموری می‌دیدند که تصریح به کفر در آن بود و از این رو تکفیر آنان نه بر اساس الزام که گاه بنابر تصریح به کفر بود؛ مانند اینکه برخی از آنان می‌گفتند: «ما کافر به خداوندی هستیم که اطفال را می‌میراند» و یا اینکه یکی از آنان به المتوکل علی الله احمد بن سلیمان گفته بود: «ما عدل الله فی ان یمیت اخی صغیراً فیدخله الجنة و یعمرنی شیخاً کبیراً حتی یدخلنی النار».^{۴۱}

حقیقت این است که چنانکه پیشتر گذشت، اختلاف مطرفیه با مخترعه بیشتر در مسائلی است که تکفیر آنان را از سوی مخترعه براساس کفر به الزام فراهم می‌کرده است. چنانکه در البرهان الرائق می‌بینیم و مادلونگ نیز تحلیل کرده است، مطرفیه بیشتر در مسائل کلامی، جانب آراء بغدادی‌ها را نسبت به بصری‌ها داشتند و می‌دانیم که

زیدی (د ۵۷۳ ق) - و گفته شده که او در آغاز خود مطرفی بود^{۴۰} - نوشته‌ایم درباره نقش وی در تضعیف مطرفیه سخن گفته‌ایم.

حقیقت این است که وی با تشویق امام المتوکل علی الله احمدبن سلیمان (د ۵۶۶ ق) در سناع - از مراکز مطرفیه - به تدریس کلام پرداخت و مطرفیه که وجود او را به نفع خویش نمی‌دانستند، مردم را از وی دور می‌کرده و حتی می‌گفتند او و پدرش باطنی مذهب هستند، وی در وقش و سایر شهرها بر علیه مطرفیه فعالیت می‌کرد.^{۴۱}

بهتر است در اینجا عبارت یحیی بن الحسین مورخ زیدی یمنی را در کتاب انباءالزمن پیرامون نقش قاضی جعفر در تضعیف مطرفیه نقل کنیم:

«و فی ایام الامام احمدبن سلیمان استقوت بدعه المطرفیه و مذهبهم الردی و قبل ذلک اول منه الامام خرجت کتب المعتزله من العراق الی الیمن علی یدالقاضی جعفر بن عبدالسلام، لما سافر الی تلک الجبهه، فمن ذلک الوقت ظهر و اشتهر مذهب المعتزله و کتبهم فی الیمن، و تمسک به ایضا المطرفیه و تابعوا ابالقاسم البلخی و سائر الزیدیه المخرجه تابعوا اباهاشم من کبار مشایخ المعتزله، توفی سنه ۳۲۱ هـ، من رجال الطبقة التاسعه و کان قبل ذلک غیر معروف فی الیمن بین ائمه اهل البیت ولا غیرهم من سائر العرب و انما کانت معرفه علمائهم المعرفه الجميله من التمسک بالکتاب و صحیح السنه و هوالذی کان علیه السلف الصالح»^{۴۲}

روشن است که ادعای عدم آشنایی زیدیه نسبت به معتزله پیش از قاضی جعفر، سخنی است گزاف و زیدیه هادوی در یمن از عصر امام هادی الی الحق با میراث معتزله آشنایی داشتند و بهترین شاهد بر این مطلب وجود مطرفیه در قرن‌های پنجم و ششم قمری در یمن است. البته نباید فراموش کرد که زیدیه یمن بیشتر از طریق کتب الهادی و فرزندان‌ش با میراث معتزلی آشنا بودند و انتشار وسیع کتب معتزله بیشتر از طریق قاضی جعفر و یکی دو نفر دیگر در عصر المتوکل و المنصور زیدی بوده است.^{۴۳}

- د -

گفته شده که پس از عصر المهدی حسین بن القاسم العیانی (د ۴۰۴ ق) که مطرفیه رسماً امامت او را تأیید کردند، داعی ابوهاشم حسن بن عبدالرحمان بن یحیی نفس زکیه (د ۴۳۱ ق)، با مطرفیه به مبارزه برخاست.^{۴۴} پس از وی نیز پسرش داعی حمزه (د ۴۵۹ ق) با آنان به مخالفت برخاست.^{۴۵} امام ابوالفتح ناصر بن الحسین الدیلمی (که در سال ۴۳۰ ق از دیلم به یمن درآمد) و در سال ۴۳۷ در صعه به امامت خویش فراخواند کتابی نوشت به نام الرساله المبهجه فی الرد علی الفرقه المتجلجه در رد فرقه مطرفیه.^{۴۶}

در عصر امام المتوکل علی الله احمدبن سلیمان (د ۵۶۶ ق) که خود

شاگرد زیدبن الحسن البیهقی (که در سال ۵۴۰ ق به یمن درآمد) و عبدالله بن علی العنسی (که در سال ۵۰۱ ق دافش دیلمان و گیلان را به یمن انتقال داد) و اسحاق بن احمد بن عبدالباغ (که بر علیه مطرفیه آثار بسیاری نوشته) بود، مطرفیه از انتشار و گسترش وسیعی برخوردار شد. المتوکل در سال ۵۳۲ ق دعوت خود را ابراز کرد، او در سال ۵۴۵ ق توانست بیعت مردم صنعا را از آن خود کند ولی با این وصف مطرفیه راضی به قبول امامت او نمی‌شدند.^{۴۷} المتوکل با کمک قاضی جعفر توانست جلوی نفوذ مطرفیه را بگیرد.^{۴۸} خود المتوکل چند کتاب از جمله الهاشمه لانف الضلال عن مذاهب المطرفیه الجهال و الرساله الواضحه الصادقه فی تبیین ارتداد الفرقه المارقه المطرفیه الظنیه از یادقه در رد مطرفیه نوشت. وی در رساله اخیر مطرفیه را فرقه‌ای معرفی کرد که از دین اسلام خارج شده‌اند و رفتاری فاذند که با هیچ یک از امتها، چه مومن و چه ملحد نسبتی ندارند.^{۴۹}

امام المنصور بالله عبدالله بن حمزه بن سلیمان (تولد: ربیع الآخر ۵۶۱ ق)، شاگرد حسام‌الدین ابویوسف بن محمد الرضی، (عالم نامدار زیدی)، در سال ۵۹۴ ق، به خود فراخواند و پس از آن کوشید با ارسال دعوات به نواحی مختلف حتی خارج یمن و از جمله ایران دعوت خود را فراگیرد. کندی، از جمله در گیلان و دیلمان و ری زیدیه به امامت او معتقد شدند و در مساجد به نام او خطبه خواندند. مطرفیه که به امامت المنصور گردن نهند، الامام العقیف بن محمد بن مفصل الهدوی را در سال ۵۹۹ به عنوان محتسب (و نه امام) تعیین کردند تا در برابر المنصور بالله جبهه‌گیری کند. طبعاً آنان در وقش و نواحی آن نفوذ داشتند.^{۵۰}

مطرفیه از منصور بالله می‌خواستند که با حکومت سنی ابویوسف وارد کارزار شود و حتی فقیه مطرفی علی بن یحیی یختری می‌کوشید امام المنصور بالله را به نقض صلح با ابویوسف تشویق کند، البته مطرفیه که با نهی امام منصور در این خصوص پوزو شدند، خود وارد جنگی سخت با ابویوسف شدند که البته به شکست سخت مطرفیه انجامید.^{۵۱}

المنصور بالله در سال ۶۰۰ حصن ظفار را بازسازی کرد و آنرا تخته‌گاه خود قرار داد. در سال ۶۰۳ ق میان او و مطرفیه مکاتبه‌هایی صورت گرفت که در ضمن آن، حکم به کفر مطرفیه داد و آنان را به اسارت و کشتن تهدید کرد.^{۵۲}

او سرزمینهای مطرفیه را در الحرب خواند و با آنان به خشونت بسیار رفتار کرد و در جهت از میان بردن آنان و تخریب مناطق آنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد. گفته شده که به دلیل همین سختگیرانه‌های بسیاری از مذهب مطرفیه دست کشیدند و در سلک مختصره و طبعاً پیروان المنصور قرار گرفتند.^{۵۳}

در سال ۶۱۰ ق محمد بن منصور بن مفصل بن الحجاج بن عبدالله بن الهادی مشرقی مطرفی (از اهالی وقش) بر علیه امام المنصور شورید و تکفیر مطرفیه از سوی المنصور را به انتقاد گرفت و از اینرو با اهل عران



و مصنعه که متعلق به المنصور بود درگیر شد و بسیاری نیز از بلاد حمیر با وی همراه شدند و منصور بالله نیز برادر خود عمادالدین یحیی بن حمزه را به مصاف آنان فرستاد و بسیاری از مطرفیه توسط لشکریان یحیی کشته و یا اسیر شدند.^{۵۲}

مطرفیه به دلیل عدم پذیرش امامت المنصور بالله از سوی وی سزاوار همه گونه آزار و تعدی شده و آنان از سوی امام همچون کفار حربی معرفی شدند.

در سال بعد یعنی سال ۶۱۱ ق به امر منصور بالله مسجد مطرفیه در سناخ و همچنین شهر و قش (محل استقرار مطرفیه) و مساجد این شهر همگی تخریب شد و حتی چوبهای ساختمانهای این شهر به حصن ظفار (پایگاه المنصور) فرستاده شد و مطرفیه بی خانمان شده و به بلاد آنس و خولان کوچیدند.^{۵۳} چندان مطرفیه در پی این رفتارها دچار آسیب شدند که حسن بن محمد بن النساخ مطرفی نامه ای به خلیفه بغداد الناصر عباسی نوشت و او را به فرستادن لشگری به سوی یمن برای فرو گرفتن المنصور تحریض کرد.^{۵۴}

الناصر عباسی در پاسخ به نامه ابن النساخ، الملك الكامل ایوبی (پادشاه مصر) را فرمان داد تا لشکری به سمت یمن گسیل کند و او نیز فرزندش الملك المسعود صلاح الدین یوسف اقبیس را با لشکری گران به سوی یمن فرستاد که به سال ۶۱۲ ق به یمن رسید و المنصور بالله نیز در پی آن به کوهها پناه برد و ظفار را ترک کرد.^{۵۵} میان المنصور و الملك المسعود جنگ در گرفت که در نهایت منجر به صلح در شعبان ۶۱۳ ق گردید، المنصور در آخر همین سال به حصن کوکبان درآمد و در سال ۶۱۴ ق درگذشت و در حصن ظفار مدفون شد.^{۵۶}

المنصور بالله دارای تالیفات بسیاری است و از جمله چند کتاب در رد مطرفیه نوشته است، از جمله: الرسالة الفارقه بین الزیدیه والفرقه المارقه فی الکلام علی المطرفیه.^{۵۷}

- ه -

در این بخش به معرفی چند کتاب دیگر که از سوی مخترعه در رد نظریات و آراء کلامی و اعتقادی مطرفیه نوشته شده به صورت فهرستوار می پردازیم و آنگاه در بخش بعدی به معرفی و تحلیل کتابی از قاضی جعفر در این باره خواهیم پرداخت.

۱ - رساله التوقیف علی توبه اهل التطریف از عبدالله بن زید العنسی (د ۶۶۷ ق) (برلین، ۱۰۲۹۱)، که پیشتر رساله های دیگر از وی در این باره معرفی شد.

۲ - همین مولف رساله های دیگر درباره مطرفیه دارد با عنوان الرسالة الحاکمه بتحریم مناکحه الفرقة المطرفیه (برلین، ۱۰۲۸۸).

۳ - عبدالله بن زید رساله دیگری نیز دارد با عنوان الفتاوی النبویه

المقصحة عن احکام المطرفیه (برلین، ۱۰۲۸۶).

۴ - کتاب دیگر او در این باره عقائد اهل البيت والرد علی المطرفیه است (برلین، ۱۰۲۹۲).

۵ - عبدالله بن زید همچنین کتابی دارد با عنوان التمییز بین الاسلام والمطرفیه الطغام که مفصل و نسخه آن موجود است.

کتابهای دیگر عنسی در این موضوع بدین شمارند:

۶ - الرسالة الناطقه بضلال المطرفیه (برلین، شماره ۱۰۲۸۹).

۷ - الرسالة المنقذه من العطب السالکة بالتصیحه الی اهل شطب، به احتمال قوی در رد مطرفیه (ضمن مجموعه ۱۲۰ مجامع غریبه صنعاء)، این کتاب در ۶۶۰ ق پایان گرفته است (در حصن کحلان).

۸ - الرسالة الناعیه المصارحه للکفار من المطرفیه الاشرار.

۹ - الرسالة الداعیه الی الایمان فی الرد علی المطرفیه.^{۵۸}

۱۰ - قاضی جعفر بن احمد بن عبدالسلام (د ۵۷۳ ق) رساله فی الرد علی المطرفیه دارد (دارالکتب، میکروفیلم ۲۱۵۳).

۱۱ - المنصور بالله عبدالله بن حمزه کتابی دارد با عنوان شرح الرسالة الناصحه بالادله الواضحه (موزه بریتانیا، ۲۱۱).

۱۲ - همچنین در این رابطه باید از کتاب دیگر او یعنی الرسالة الهادیه بالادله البادیه فی بیان احکام اهل الرده فی زمن مولانا و مالکنا الامام الاجل المنصور بالله (موزه بریتانیا ۲۱۰) یاد کرد.

۱۳ - جنا از الهاشمه (موزه بریتانیا، ۲۱۱) و نیز الرسالة الواضحه پیشگفته تالیف المتوکل علی الله وی کتابی دارد با عنوان العمده فی الرد علی المطرفیه المرتده (برلین، ۲۰۷۷).

۱۴ - حمیدان بن یحیی، عالم زیدی قرن ۷ ق کتابی دارد تحت عنوان تعریف التطریف (ضمن مجموع السید حمیدان) که نسخ آن بسیار است.

۱۵ - الرسالة الناعیه علی مصارمه الکفار من المطرفیه الکفره الاشرار (برلین، ۱۰۲۹۰).

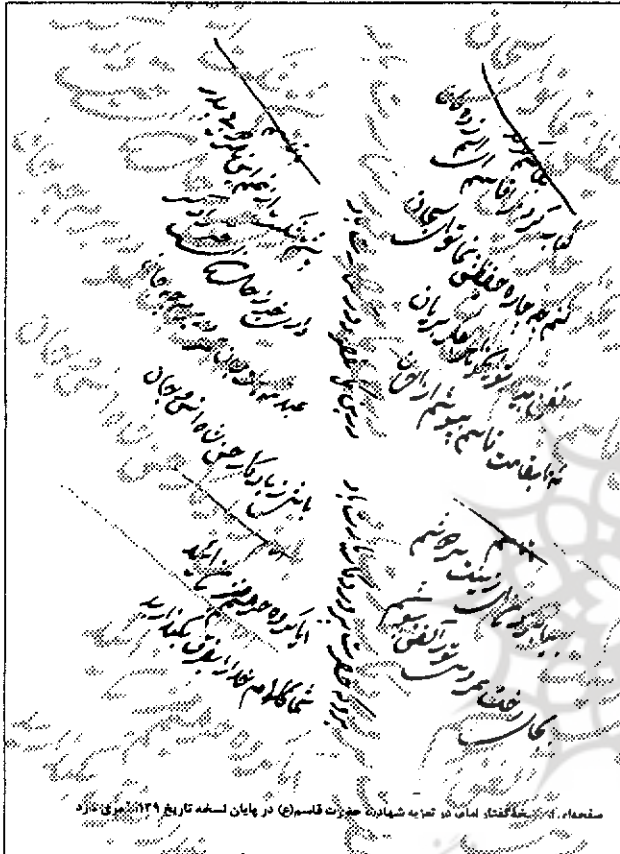
۱۶ - الرسالة الناطقه بضلال المطرفیه الزنادقه (برلین، ۱۰۲۸۹).

۱۷ - اجوبه مسائل تتضمن ذکر المطرفیه و احکامها و غیر ذلک (موزه بریتانیا، ۲۱۰) که مولف این سه کتاب معرفی نشده اند و احتمالاً با مراجعه به متون بتوان مولفین این کتابها را شناسایی کرد. کتاب شماره ۱۷ به احتمال قریب به یقین تالیف المنصور بالله عبدالله بن حمزه است.

- و -

قاضی شمس الدین جعفر بن احمد بن ابی یحیی عبدالسلام بن اسحاق، عالم نامدار زیدی یمن (د ۵۷۳ ق) چنانکه پیشتر گفت کوششی فراگیر در جهت نقد و طعن بر مطرفیه داشت. گفته اند پدرش اسماعیلی مذهب بود و خود وی نیز در ابتدا بر همین مذهب بود.^{۵۹}

قاضی جعفر آثار بسیاری دارد که بیشتر آنها موجود است؛ از آن جمله



تصریح کرده) نداشته است. مطرفیه درواقع معتقد بودند که افعال انسان قائم به خود اوست و به خارج از او راه ندارد (ص ۴۳). و اصل ذلک انهم اعتقدوا ان افعال العباد لاتعدهم ولا یوجد من احد منهم فعل فی غیر بدنه و محل قدرته).

بنابراین آنان با توجه به نظری که در باب اعراض داشته‌اند، در پدیده‌های طبیعی، قائل به فاعلیت طبیعی هستند ولی در پدیده‌های غیرطبیعی مانند جنایت قتل دخالت خداوند را در نظر می‌گرفته‌اند.

۹- مطرفیه می‌گفتند مادی که عصات و سرکشان، از سرکشی خود دست نکشیده‌اند، حتما اموالی که از طریق حلال به دست می‌آورند نیز، از آن ایشان نیست و تصرف در آن حرام است. حتی می‌گفتند که این ارزاق جز برای اهل اطاعت (مطیعین که به نظر آنان فقط شامل مطرفیه می‌باشد) حلال نیست.

۱۰- جمیع حسنات عاصیان و افعال خوب آنان و حتی واجباتی که مانند نماز به جا آورده‌اند، همه از جمله معاصی قبیحه آنان شمرده می‌شود.

قاضی جعفر پس از ذکر این ۱۰ مسئله می‌نویسد که مطرفیه از یک

بیشتر رساله‌ای از او در رد مطرفیه معرفی کردیم.

اخیرا امام حنفی عبدالله در قاهره دو رساله کوچک از قاضی جعفر را به چاپ رسانیده است که یکی به نام مقاود الانصاف فی مسائل الخلاف است و دیگری رساله‌ای کوچکتر به نام مسائل الهدیه فی مذهب الزیدیه.^{۲۱}

در رساله مقاود، قاضی جعفر ضمن چند مسئله به تناقض‌گویی‌های مطرفیه پرداخته است و می‌کوشد زیدیان را از پیروی مطرفیه باز دارد (ص ۳۱):

۱- مطرفیه معتقدند عقل انسان، چیزی جز قلب او نیست و عقل را نمی‌توان عرض دانست. از اینرو آنان معتقدند که عقل که حجت الهی بر خلقش است، همانا قلب است و عقلی که حجت خداست به مفهوم «علم» نیست.

۲- مطرفیه بر این باورند که تمامی علوم آدمی از جنس افعال او هستند؛ چه علوم ضروری و چه علوم اکتسابی اختیاری.

۳- به دلیل عدم قبول «اختراع» اعراض که پیشتر درباره آن سخن گفتیم، مطرفیه معتقد بودند که انسان دائما در حال حدوث است. انسان در حال ایستادن غیر از انسان در حالت نشسته است و همچنین در تمامی حالات آدمی. طبعاً چون آنان به حدوث اعراض معتقد نیستند، از اینرو به تجدد حدوث اجسام در هر حال معتقد شده‌اند.

۴- مطرفیه می‌گویند جز عناصر سه‌گانه (آب، باد، هوا) و معجزات انبیاء (ع) و نعمتهای کفار، هیچ چیز دیگر از خلق خداوند بالذات، مقصود وی نیست. بطور مثال خلق اولاد آدمیان، اشجار، میوه‌ها، باران و... هیچ‌یک در قصد خداوند نبوده است. آنان می‌گویند که خبر عناصر سه‌گانه یا امور غیرعادی (معجزات انبیاء) و نعمتهای کفار همه چیز بر اساس عادت مستمری از عناصر سه‌گانه ایجاد می‌شوند و در این موارد قصد مستقل خداوند لازم نیست.

۵- مطرفیه معتقدند تمامی بلایا مانند امراض و موت اولاد و... از خداوند نیست.

۶- همچنین می‌گویند که خداوند هیچ‌یک از آفات و مضار را اراده نکرده است.

۷- آنان همچنین می‌گویند که این آفات و مضار هیچ‌کدام براساس حکمت خداوندی نیست و بر اثر تدبیر الهی ایجاد نشده است.

۸- مطرفیه می‌گویند جراحت حاصل از شمشیر و نیزه و سنگ بر تن مظلومان همگی فعل خداوند است و نه فعل کسی که چنین جنایتی را بر کسی روا داشته است. آنان در این موارد به جای جرح، کلمه انجراح را به کار می‌برند و به جای قطع، انقطاع و به جای قلع، انقلاع. مطرفیه بنا به گزارش قاضی جعفر، گویا این مسئله را به تمامی مواردی که انسان با آلتی کار می‌کند یعنی حتی کار قلم در دست کاتب سرایت می‌دادند و این مسئله اختصاص به جراحت تن مظلومان (که در آغاز مسئله ۸ به آن



ضربه شمشیر بر تن او فرود می‌آید، اراده کرده است، چرا که همه اینها فعل خداست و از اینرو مورد اراده او نیز قرار گرفته است؛ انکار «عوض» یعنی مطرفیه منکر این بودند که مومنین در عوض مصائبی که در این دنیا بدان مبتلا می‌شوند و خود در آن مشارکتی نداشته‌اند، در آخرت از سوی خداوند اجر و ثواب می‌برند؛ خداوند می‌تواند و بر وی جایز است که فرزندان را به واسطه گناه پدران عقوبت کند، کما اینکه در مورد اولاد مشرکین می‌گویند که خداوند برای آنان به جهت گناه پدرانشان اسارت را جایز دانسته است و البته اولاد مشرکین هیچ عوضی در این جهت دریافت نمی‌کنند؛ خداوند برای هیچ کافری و حتی (بنا بر نظر برخی مطرفیه) برای هیچ مسلمانی نعمتی را قصد نمی‌کند. این نعمت بر اثر فطرت و ترکیب و احاله اجسام و تاثیر بر یکدیگر ایجاد می‌شود (علیت طبیعی) و از اینرو خداوند منعم هیچ‌کس نیست و همین امر موجب سقوط تعبد از کفار می‌شود چرا که خداوند به آنان نعمتی که شایسته شکر آن باشد عطا نکرده است.

آنان همچنین مانند خوارج هستند که بر امام حق می‌شورند و از وی می‌خواهند که بر رای آنان عمل کند و اگر چنین نکرد بیعت خود را با وی می‌شکنند چنانکه با ما (یعنی المتوکل علی الله احمدین سلیمان) کردند. این درست رفتاری است که خوارج با حضرت امیر (ع) داشتند. از سوی دیگر آنان مانند خوارج عصر حضرت امیر (ع)، بر خود جایز می‌شمارند که با کسانی که بر بیعت خود با امام خویش استوار مانده‌اند، بجنگند و آنان را به تیغ خود بکشند. مطرفیه چنین رفتاری را با اهالی حبیان و جاهلی داشتند. آنان همچون خوارج بغض اهل بیت پیامبر (ص) را در دل دارند و شاید هیچ فرقه‌ای همچون مطرفیه چنین با اهل بیت (ع) دشمنی نکنند و حق آنان را منکر نباشند.

احمدین سلیمان پس از ذکر ۷۰ خصلت مطرفیه می‌نویسد که این ۷۰ خصلت زشت را مطرفیه یکجا از میان همه ملل و نحل در خود جمع کرده‌اند و از اینرو مطرفیه با همه بشریت مخالفت می‌ورزند. ما در اینجا قسمتی از گفتار امام متوکل را عیناً براساس نقل تربتون از نسخه خطی گزیده الهاشمه نقل می‌کنیم: ۲۲

«و من ذلک مقالات شارکوا فیها اهل الضلال من غیرالامه؟ و هی سبع عشره خصله فمنها اربع خصال من مقالات الباطنیه و من جری مجراهم شارکوهم فیها مع مشارکتهم لهم فی العشر الخصال شارکوا فیها الطبعیه لان مذهب الكل فی ذلک واحد فالاولی من هذه الاربع انکارهم بعث الیهائم یوم القیامه و انکارهم لذلک ظاهر منهم و فیه رد لما ورد به القرآن الکریم من قوله تعالی [و اذا الوحوش حشرت] و غیرذلک. والثانیه تاویلهم آیات القرآن الکریم الذی یخالف مذهبهم علی غیرالتاویل الصحیح الذی یشهد به الظاهر کما فعله الباطنیه و فی ذلک الادله و وقوع التلبیس العظیم. والثالثه قولهم ان الامام یجب ان یکون اعلم الناس و ازهدهم و اشجعهم الی غیر ذلک من الصفات التی یسدون

سو به هیچ روی حاضر به پذیرش مناظره نیستند و می‌گویند مناظره آنان را از درس و بحث ایشان دور می‌کند و از سوی دیگر دائماً مخالفان خود را سزاوار انواع طعن و توهین و تهمت می‌پندارند و مردم را بر علیه مخالفان خود می‌شوراند و بر علیه آنان تبلیغات به راه می‌انازند (ص ۵۰).

مطرفیه بنا به گزارش قاضی جعفر دائماً در سفر هستند و در پی کسب معاش یمن و شام را زیر پا می‌گذارند. آنان دائماً نیز در میان پیروان خود اظهار می‌دارند که مخالفان اهل پذیرش مناظره نیستند و الا آنان (یعنی مطرفیه) خواهان مناظره هستند و بر این امر توانایی دارند (ص ۵۱). آنان می‌گویند مناظره در عین حال موجب وقوع شبهه در قلوب مردم می‌شود (ص ۵۲). بهرحال قاضی جعفر می‌کوشد در پایان این رساله کوچک مطرفیه را به مناظره علمی تشویق کند. ۲۳

ج-۲

در اینجا مناسب می‌دانم که براساس کتاب الهاشمه لاتف الضلال من مذاهب المطرفیه الجهال المتوکل علی الله احمدین سلیمان (د ۵۵۶ ق) تصویری که زیدیان غیرمطرفی و از پایگاه حکومت و قدرت سیاسی (امام متوکل علی الله) به این گروه دگراندیش داشته‌اند را مورد بررسی قرار دهیم؛ وی پس از تشبیه مطرفیه به یهود و نصارا و مجوس و مشرکین و بت پرستان و غیره می‌نویسد که مطرفیه با باطنیان در چند مسئله تشابه دارند؛ انکار رستخیز بهائم؛ تاویل نایجای قرآن؛ همچون باطنیان اعتقاد به اینکه امام می‌بایست عالمترین، زاهدترین و شجاعترین مردمان باشد، بطوری که باب امامت اساساً تعطیل می‌شود؛ جواز کذب اگر مقصود جلب منفعتی و یا دفع مضرتی باشد درست مانند خطابییه (گروهی از باطنیه) و حتی معتقدند در این موارد کذب واجب می‌شود. با مشبیه نیز در دو ویژگی مشابعت دارند: پذیرش تقلید مشایخ و ترجیح آن بر نظر و برهان؛ قول به اینکه اسماء خداوند همان ذات الهی است (مانند کرامیان)

مطرفیه با جبریه در ۸ ویژگی شریکند: قول به اینکه تمامی جراحتهای و آلامی که بر اثر ضربه شمشیر بر تن مظلومی وارد می‌شود، همگی فعل خداست و از اینرو به خداوند ظلم قبیحی را نسبت می‌دهند؛ انعکاس سخن انسان در کوه فعل خداست و از اینرو معتقدند که اگر کسی در کوه فریاد برآورد که خداوند «ثالث ثلاثه» است درواقع انعکاس آن که فعل خداست، کذب صریحی است که خداوند فاعل آن است؛ جمیع افعال بهائم فعل خداست؛ عمل به واجبات از سوی شخص عاصی گرچه به امر خداست ولی درواقع این عمل شخص عاصی مادامی که عاصی است و گناهکار معصیتی بیش نیست و از اینرو خداوند به معصیت فراخوانده است؛ خداوند همه آنچه به سر یک مظلوم مانند جراحتهایی که بر اثر



الخوارج مع اميرالمومنين فشاركوهم فى اثم ذلك وعاره. والتاسعه تجويزهم لانفسهم بتجيش الجيوش لمحاربه من تولى من الائمة والتزم بحبل طاعتهم و قد فعلوا ذلك باهل الحبيان والجاهلى كما فعلته الخوارج مع اصحاب اميرالمومنين والثالثه بغضهم لاهل البيت واستخفافهم لحقهم فانى لا اعلم فرقه من الفرق اشد بغضا لاهل بيت النبوه من تلك فرقه المطرفيه و ذلك معروف بينهم و هو من طرائق الخوارج ولا شك ان بغضهم طريق الى النار ولكنهم قروا لا يعقلون فكملت الخصال سبعين خصله من خباثت الخصال جمعت المطرفيه بينها فكذلك صاروا مخالفين للبريه لان احدا من البريه ما جمع ذلك و لما كانت هذه الخصال اخبت خصال الاشرار من تلك الفرق التى ذكرناها صح ما قلناه فيهم من انهم اخذوا من كل مذهب اخبثه فلهذا قلنا انهم قد خرجوا من جملة المسلمين و فارقوا اهل مله الاسلام فلا يحل مناكحتهم ولا ذبايحهم ولا رطوباتهم ولا نقيل شهادتهم ولا يجوز دفع الزكاه اليهم و غيرها من حقوق الله الى احد منهم ولا يجوز دفنهم فى مقابر المسلمين ولا الصلاه على احد من موتاهم و يحكم فيهم باحكام الكفار و يحكم فى هجرهم و اماكنهم التى غلبوا عليها و حكموا فيها على ساكنيهم باتباعهم فى مذهبهم باحكام دار الحرب . وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون».

بنابر اين المتوكل و خلف او المنصور بالله و ساير مخترعه (چنانكه پس از اين نيز مى آيد) با كافر خواندن مطرفيه (چه كفر به تصريح و يا كفر به الزام و تاويل يعنى بى آنكه تصريح به كفر كنند، عقیده شان تاويل به كفر شود و الزاما راه به كفر برد، چنانكه برخى از مخترعه عقیده شان در باب كفر مطرفيه بر اين مبنای اخير بود)، احكام كفار را براى آنان جارى مى دانستند و حتى «دار» آنان را «دارالحرب» مى پنداشتند.

بنابر اين نوع برخورد امامان زيدى با دگرانديشان مطرفى بر اين اساس بود. «تالب اينكه در كلام المتوكل - شايد بى آنكه خود خواسته باشد - مطلبى وجود دارد كه رمز عداوت و دشمنى امامان زيدى را با اين دگرانديشان روشن مى كند. وى مى گويد كه مطرفيه عصر وى چون خوارج عصر حضرت امير (ع) (تشبيه عصر خود با عصر حضرت امير عليه السلام و بهره گيرى از سنت آن عصر براى مقابلۀ با بدعت)، از بيعت با امام خود تن زده اند، چرا كه از وى مى خواسته اند كه بر راي آنان عمل كند و چون متوكل چنين نكرده است بر «سيره» او طعن زده اند و از طاعتش خارج شده اند (خرجوا عن طاعته)؛ در نتيجه از ديده متوكل مطرفيه نيز شايسته همان برخوردى هستند كه حضرت امير (ع) با خوارج كرد. اين در حالى است كه چنانكه مادلونگ مى گويد: «مطرفيه نه به عنوان فرقه اى كه با دور شدن از جريان اصلى عقايد زيديه از اندیشه هاى بدعت آميز متأثر شد، بلكه به عنوان جنبشى مطرح مى شود زهدگرا كه در نظر داشت در سنتها و نظرات خود به تعليم موسس فرقه شيعه زيديه در يمن تمسك جويد. اين فرقه تنها هنگامى بدعت گذار شد

بها باب الامامه على الناس كما تقولوه الباطنيه. والرابعه قولهم بجواز شىء من الكذب نحو ان يجلب به نفع او يدفع به ضرر كما تقولوه الخطايه و هم فرقه تقرب من الباطنيه بل ربما تقول المطرفيه بوجوب شىء من الكذب و يزيّدون على الخطايه فى هذا الباب و يخالفون القرآن و يجانبون الايمان و من ذلك خصلتان تمسكوا بهما من مذاهب المشبهه الاولى اثار التقليد على النظر فى الدليل و هذا ظاهر بينهم بل ربما تلزم احدثهم الحجه فلا يدفعها الا بقوله (قد كان مشائخنا المتقدمون على هذا المذهب فلا يخرج عنه) و هى طريقه المشبهه والثانيه قولهم ان اسماء الله هى ذات الله و ذلك ظاهر بينهم و هو مذهب الكراميه و هم قوم من المشبهه فجعلوا لله اسماء معدوده و ابطالوا التوحيد بذلك. و من ذلك ثمانى خصال تمسكوا بها من مقالات المجبره القدرية. الاولى منها قولهم ان جميع ما وجد فى المظلوم من الجراح والالام عند ضرب السيف و طعن الرمح و ما نحو ذلك فعل الله لقولهم ان فعل العبد لا يعده فاضافوا الى الله الظلم القبيح و وافقوا المجبره فى ذلك. والثانيه قولهم ان الله قد يفعل كثيرا من الكذب الصريح و هو ما يوجد فى الكهوف والجبال اذا قال كاذب بقرب بعضها الله ثالث ثلاثه قسمع من جانب الجبل مثل هذا الكلام و هو عندهم فعل الله كما تقول ذلك المجبره فينسبون الى الله فعل القبائح. والثالثه قولهم ان جميع افعال البهائم فعل الله نحو نهاق الحمير و نباح الكلاب و ما يشبه ذلك فنسبوا الى الله العبت القبيح و وافقوا المجبره على ذلك. الرابعه قولهم ان الله قد قضى على العاصى بفعل الواجبات على معنى انه امر بها وهى عندهم معاص باطله و يكون الله قد قضى بالباطل كما تقول المجبره تعالى الله الذى لا يقضى الا بالحق والعدل والاحسان. والخامسه قولهم ان الله يريد لما حدث فى المظلوم من الجراح و ضرب السيف و طعن الرمح من حيث انه فعله عندهم و كل فعل له فهو مراد له فيكون مراد له فيكون مريدا للظلم على اصلهم الخبيث. والسادسه نفيهم للعرض على ما اصاب المومنين و الاطفال من المضار فى النفوس والاموال كما تنفيه المجبره و فى ذلك اضافه الظلم الى الله. والسابعه تجويزهم ان ياخذ الله الولد بذنب والده كما يقولون فى ضرب الله الرق على اولاد المشركين فانه عندهم عقوبه بذنوب آبائهم ولا عوض للاولاد على ذلك كما تقول المجبره و فى ذلك اضافه الظلم الى الله. والثامنه قولهم ان الله لم يقصد كافرا بنعمه ابدا بل اكثرهم يقول لم يقصد مسلما بذلك ايضا و انما حصل ذلك بالفطره والتركيب و حاله الاجسام بعضها لبعض و اذا لم يقصد ذلك لم يكن منعما على احد فهذا اكبر ما لزم المجبره على مذهبهم الفاسد فالزمته الاشعريه منهم و فى ذلك سقوط التعبد عن الكفار لانهم اذا لم يكن عليهم نعمه لم يجب عليهم شكر ولا عبادۀ و من ذلك ثلاث خصال من طرائق الخوارج شاركوهم فيها فمنها اعتراضهم على امام الحق و طعنهم فى سيرته و طلبتهم ان يصير الى رايهم فان امتنع من ذلك نكثوا بيعتهم و خرجوا عن طاعته و قد ظهر لنا ذلك منهم فيما بيننا و بينهم كما فعلته

سلام الله عليه بعد توفيق الله تعالى، و كذلك الجبریه القدریه فانه عليه السلام اجری فیهم ما اجراه علی المطرفیه من القتل و سبی الذریه لقضائهم بقدم القرآن، فخرجوا بذلك عن التوحید و من خرج عن التوحید کان کافراً و كذلك فانهم حملوا علی الله تعالی الکذب و الظلم و الجور و سائر القبائح و اخرجوه تعالی عن ان یکون حکیماً و من قضی بانه لیس بحکیم و لا عدل فلا شبهه فی کفره فکذلك اذا قضی بانه یفعل سائر القبائح و فنون الفضائح و قالوا بانه تعالی یرید الفواحش و کافه القبائح و من الظلم و العبث و انواع الکفر و هذا مذهب المشرکین الذی حکاه الله تعالی بقوله حاکیا (زخرف، ۲۰) [و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدنا هم ما لهم بذلك من علم ان هم الا یخرون] و قال (انعام، ۱۴۸) [سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و لا ابوانا و لا حرمتنا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا باسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن و ان انتم الا تخرصون] فلما تحقق علیه السلام کفرهم علم جواز قتلهم و سبی ذراریهم و تنغم اموالهم. و ابتلی علیه السلام بحرب العجم و العرب من اهل المذاهب الرديه و غیرهم من طغاه البریه فشفی الله به قلوب المومنین و کثر به سواد المسلمین»^{۳۰}

۲- الحکمه الدریه متوکل علی الله احمدین سلیمان
«... ثم بقیت الزیدییه فرقه واحده فی جمیع الامصار علی قتلهم و کثره مخالفیهم فتمسکوا بالحق و نطقوا بالصدق و استقاموا علی الصواب و خرجوا من اهل الزیغ و الارتیاب ثم ظهر الیهادی الی الحق علیه السلام بارض الیمن و کان اکثر اهل الیمن مجبره فجاهدهم علیه السلام جهاداً عظیماً و قاتلهم قتالاً جسیماً حتی اظهر الحق بارض الیمن و بین شریعه جده محمد - صلی الله علیه و آله و اظهرهم ثم کذلک اولاده علیهم السلام من بعده حتی کثرت شیعتهم و اتباعهم و كانت الزیدییه بالیمن فرقه واحده حتی دخل فیهم الشیطان بسحره ففرق منهم فرقتان: احدهما المطرفیه و کان سبب خروجهم الی ما خرجوا الیه ان رجلاً منهم یقال له مطرف بن شهاب و کان دس هو و صاحبان له علی رجل من الباطنیه یقال له حسین بن عامر ثم انهم عمدوا الی موضع یقال له سناع بارض صنعاء و ابتوافیه هجره و بنوا فیہ مسجداً و مطاهراً و اجروا فیها الخیل و اظهروا فیہ العباده و الطهاره و الزهاده و استدعوا الناس الی الدراسه و علموا ان الناس لا یتبعوهم الا بهذه الفراسه و جعلوا قواعد دینیهم و اساسه بان قالوا العالم یحیل و یتحیل و قالوا الله قدسوی بین الخلق فی ست: فی الخلق و الرزق و الموت و الحیوه و التعبد و المجازاه و نفوا جمیع الافعال عن الله ذی الجلال و اوجبوا الافعال للجמادات فاما نفیهم الافعال عن الله تعالی فانهم قالوا ان الله تعالی ما قصد خلق شیئاً من الاشیاء غیر الاصول الاربعه و منهم من رد اوایل الاشیاء فاذا سالتهم عن القصد ماهو قالوا الخلق فکانهم اذا قالوا ما قصد فقد قالوا ما خلق فمن هاهنا نفوا الخلق عن الله سبحانه و اثبتوا الفعل للجمادات مصرحین بذلك و نفوا الافعال عن جمیع

که آیین امامان زیدی شمال ایران (که اساساً از کلام معتزلی بصری دفاع می‌کرد) در یمین معمول شد و مورد حمایت امامان یمینی، بویژه متوکل احمدین سلیمان (د ۵۶۶ ق / ۱۱۷۰ م) و المنصور بالله عبدالله بن حمزه (د ۶۱۴ ق / ۱۲۱۷ م) قرار گرفت. اگر مطرفیه در این شرایط در قرنهای ۱۱/۵ و ۱۲/۶ در چندین منطقه یمین از حمایت گسترده‌ای برخوردار شدند و ادعا کردند که بسیاری از برجسته‌ترین علمای زیدی از جمله پیروان ایشانند، شگفت‌انگیز نیست»^{۳۱}

در پایان این مقاله، سخن محلی را در کتاب الحقائق الوردیه در باب مطرفیه عصر المنصور بالله عبدالله بن حمزه نقل می‌کنیم و سپس دو گفتار دیگر از امام المتوکل احمدین سلیمان را از دو کتاب برجسته او نقل خواهیم نمود:

۱. الحقائق الوردیه: «و لقد كانت المطرفیه الشقیه الکفره الغویه تسعرت نارهم و طلع نهارهم و اظهروا الکفر فی دار الاسلام و نسبوه الی العتره الکرام و درسوه فی کنائسهم و دعوا الیه نظماً و نثراً حتی طبق مذهبهم کثیراً من الافاق و خدعوا الانام بحب العتره علیهم السلام، فلم یزل علیه السلام ساعیا فی اباده جرثومتهم و اقتلاع ارومتهم اولاً بالدلیل و البرهان و ثانیاً بالهندی و السنان، حتی فرق الله عز و علا جموعهم و اخرج ربوعهم و حصل ذلک علی یدیه سلام الله علیه. و لقد حکى ان القاضی العالم شمس‌الدین جعفرین احمدین ابی یحیی رضی الله عنه، رای فی النوم انه کتب مذهب المطرفیه فی لوح اعطاه شریفا یمحوه فکان علیه السلام هو الذی طمس آثارهم و اباد دیارهم و حکم فیهم بالاحکام النبویه من القتل و سبی الذریه و اجراهم مجری الحربیین عملاً بما اعتقد علیه اجماع الصحابه الراشدین رضوان الله علیهم اجمعین بعد الرسول صلی الله علیه و آله وسلم من قتل بنی حنیفه و غیرهم و سبی ذراریهم و تنغم اموالهم لانهم کفروا بعد الاسلام و صارت لهم شوکه فانتقل حکمهم الی حکم الحربیین، و این الامر انما کفرت بنو حنیفه بامور سیره و المطرفیه کفرت باشیاء یطول ذکرها، وهی انکار هم ان یکون الله تعالی یمرض عباده و یسقمهم و یولمهم و یمیت الاطفال الصغار و غیر ذلک من کفرهم، و انکروا ان یقصد الله تعالی بالصواعق و البرد المسلمین و زعموا ان ذلک انما یقع علی وجه المصادفه لا یقصد من الله و اراده، فحکمهم علیه السلام الی الکتاب الکریم والسنة فحکماً له علیهم بالقتل و تنغم الاموال، فاعمل فی هامهم الصفا و تفق لنحورهم الرماح و قاد الیهیم الجنود بعد الجنود، و نظم الیهیم حیثا بعد حین السکر المحشود حتی نال المراد و ارضی رب العباد. و لقد خرج ببرکته من الکفر الی الاسلام خلق لا یحسبهم عدداً الا الله تعالی و هی قبائل ضخمه كانت تدین بدین المطرفیه، اقماها الله تعالی، فشملتهم ببرکته قتابوا الی الله تعالی و صاروا سیوفاً علی المطرفیه الشقیه و اضحی مذهبهم بعد تلك التضاره و الیهجه الیی كانت له عند الناس ذوايا بعد ان کان عندهم عالمیاً سامیاً، و کان ذلک بحمید سعيه و لطیف تدبیره،

من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح بن مريم وامه و من في الارض جميعا والله ملك السموات والارض و ما بينهما يخلق ما يشاء والله على كل شئ قدير] فجمعوه هاهنا و جعلوه هاهنا شيئا واكبوا و قالوا هو عيسى بن مريم و قالت المطرفيه ان اسماء الله هي هو و هي كثيره فجعلوها ذاتا واحده فلا فرق بين قولهم و قول النصارى الا انهم زادوا عليهم جعلوها اكثر مما قالت النصارى و مما قالت به المطرفيه انهم قالوا ان جميع الارزاق ليست من الله تعالى ولكنها يحصل بالاكسب والا لضرب في الارض و التخيل و ساير الاسباب و نفوها عن الله تعالى الخالق الوهاب و قد خرجوا بذلك من الحنود و وافقوا قول اليهود و قدحكي الله قولهم فقال عز من قائل (مائده، ٦٤) [و قالت اليهود يذلل مغلوله غلت ايديهم و لغتوا بما قالوا بل بناه مبسوطان ينفق كيف يشاء و ليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا و كبرا] الايه. فارادوا بذلك ان الله تعالى منع من خلقه عطاء فذا لم يحصل للواحد منهم ما يهواه و قد قال الله تعالى (اسراء، ٢٩) [ولا تجعل يدك مغلوله الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتفقد ملوكة مجسورا] فلعنهم الله بقولهم هذا و رد عليهم قولهم بل قال [يبداه مبسوطان ينفق كيف يشاء] و يبداه هاهنا نعمته على المطيعين و العاصين و قد قال عز من قائل (اسراء، ٢٠) [كلا نمذ هولاء و هولاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك مخطورا] ثم صرحوا القول مجمعين و اعلنوا بذلك غير معتبرين يقول به القريب منهم و القاصي بان الله سبحانه لا يرزق العاصي و اذا كان كذلك فالحججه اذا للعاصي على الله تعالى الله عن ذلك لانه اذا اراد ان يعذبه قال فلم تعذبني و قد خلقتني و لم ترزقني و كيف نعمتكم عني فلا طاعه لك تلزمني و اذا كان عند قوم منهم لم يخلقه و لم يرزقه قال لم تعذبني و لم تخلقتني و لم ترزقني و كانت الحججه على الله تعالى الله عن ذلك علو كبيرا و هذا القول لم يقل به قبلهم مسلم و لا كافر الا من قال بمقاله حسين بن عامر و قد تضمن الجميع منهم قول امير المؤمنين على عليه السلام [قطع ظهري اثنان عالم فاسق و ذو بدعه ناسك فهذا يصد الناس عن علمه بفسقه و هذا يدعو الناس الى بدعته بنسكه] و قد احتجنا عليهم و وضعنا كتبنا فيها من الاحتجاج عليهم بما فيه كفايه و كذلك قد الف القاصي الاجل شمس الدين و جمال المسلمين جعفر بن احمد بن ابي يحيى ايداه الله تعالى كتبنا كثيره و احتج عليهم احتجاجا و اسعا استغنيا بذلك عن اعاده الاحتجاج هاهنا و اكتفينا ايضا بان جميع ما يعتقدونه مما خالفوا به اهل الاسلام منكر ظاهر يعرفه البر و الفاجر»

٣- خفایق المعرفة از متوکل علی الله احمد بن سلیمان

«و قد شد من الریده، فرقتان فی عصرنا هذا احدهما المطرفیه الذین قالوا لیس یسمع القرآن و لیس سمع الکلام و انه صفه ضروريه لقلب الملك لا تفارقه فانکروا نزول القرآن و قالوا ان الله سبحانه لا یقضد كثيرا مما يحدث من الخلق و الرزق و الموت و الحیوه بل ذلك یحصل باجالات

الحيوان ایضا المتعبدین و غیر المتعبدین لان افعال الحيوان اعراض و وضعوا الاعراض كونها فناوها فكانها لم تكن فمن هاهنا الافعال من جمیع الحيوان ثم قالوا ان البهائم لا تقدر علی فعل شئ و لا تفعل شيئا لان افعالها افعال الله تعالى قالوا من طریق الفطره لا من طریق القصد ثم نسبوا افعال الادميين الى الله تعالى من حيث قالوا ما للانسان من فعله الا حركه يده و ما وقع من ضربه او طعنه او غیر ذلك فهم یسمونها انفعالا و قالوا انها من فعل الله تعالى و فرقوا بين الفعل و الانفعال و قالوا الفعل فی هذا فعل العبد و الانفعال فعل الله تعالى و لو كان ذلك كما قالوا لكان الله تعالى قد كره ما فعل قال عز من قائل (نوبه، ٤٦) [ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عده ولكن كره الله انبعاثهم فبطهم و قيل اقموا مع القاعدین].

فاذا كان الانبعاث فعل الله تعالى فكيف كره الله تعالى فعله و دخلوا مع المجبره فی هذا و نسبوا ضربه ابن ملجم لعنه الله تعالى لامير المومنين عليه السلام الى الله تعالى لانهم قالوا ما لابن ملجم فيها غير حركه اليد و قلق الجلد و اللحم و العظم فعل الله تعالى و هو مذهب المجبره فی هذا بعينه فكذلك ساير الافعال عندهم فاما قولهم فی افعال القلوب انها افعال الله تعالى ففي افعال البهائم الملیح و القبیح فقد نسبوا القبیح الى الله تعالى كما قالت المجبره و اما قولهم ان الله سوى بين الخلق فی ست فی الخلق و الرزق و الموت و الحیوه و التعب و المجازاه فالاختلاف فی ذلك ظاهر فی كل واحد منهم و انما غرضهم التوصل الى انه لم یخلق الست التي زعموا انه تساوى بين الخلق فيها و تكلموا فی القرآن بان قالوا هو صفه ضروريه لقلب الملك الاعلى لا تفارقه و هذا دليل من قولهم انه عندهم لم ينزل و منهم من یصرح بذلك و مما صرحوا به القول بان قالوا ان النبوه و الامامه فعل العبد و لیست بفعل الله تعالى و هذا خلاف العقل و الكتاب و الاجماع و مما یبدل علی انهم انكروا نزول القرآن انهم لا یلتزمون بحججه القرآن و لا بما جاء به رسول الله صلى الله علیه وآله من البیان و انهم يرجعون فی جمیع اقوالهم الى علومهم الفاسده و الى قول مشايخهم المرتده المعانده و قد قال رب العالمین فیهم و فی اخوانهم المنافقین (نساء، ٦١) [و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول رايت المنافقین یصدون عنك صدودا] و مما قالوا به ان اسماء الله تعالى هي هو و لیست غیره و هي قديمه و قد وافقوا فی هذا القول قول النصارى لانهم قالوا ان الله ثلاثه اشياء و هي شئی واحد لانهم عبروا بالاشياء الاصول انها (كذا) و الاقانيم عندهم هي الاصول و قالوا ان الله تعالى ثلاثه اقانيم اب و ابن و روح القدس فالاب و روح القدس هما الله و الابن هو عيسى بن مريم و هو الله تعالى و قالوا ان هذه الثلاثه الاشياء ذات واحد و قدحكي الله تعالى ذلك من قولهم حيث یقول عز من قائل (مائده، ٧٣) [لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثه و ما من الا الله واحد و ان لم ينتهوا عما یقولون لیمسن الذین كفروا منهم عذاب الیم، فحكي الله تعالى انهم جعلوه هاهنا ثلاثه ثم حكي انهم جعلوا هذه الثلاثه الاشياء شيئا واحدا حيث قال عز من قائل (مائده، ١٧) [لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم قل فمن یملك



درباره کتاب الهاشیمه و تحقیق ترتوت و وان آرنلونک می نویسد: «این ردیه، مطرفیه را متهم بدان می کند که در عقاید بدعت آمیز خود با طبیعت گرایان ملحد، مجوسیه، ثنوییه، یهودیان، مسیحیان، بت پرستان، باطنیه، خطابییه، مجبره، قدریه و خوارج هم عقیده اند. با توجه به عدم تجانس معتقدات بدعت آمیز که مطرفیه به آن متهم شده بودند، شگفت نیست که ترتوت و آرنلونک، هیچ یک، درصدد تحلیل ماهیت واقعی این فرقه و اصول اعتقادی اش برنیامده باشند. با این حال، این هر دو نفر نوشته اند که مطرفیه احتمالاً از عقاید اسماعیلیه و قرمطیه تأثیر پذیرفته اند.»

مادلونگ، استاد اسلام شناس برجسته، عقاید مطرفیه را در کتاب خود با عنوان امام قاسم بن ابراهیم مورد مطالعه قرار داده است؛ نک: Madelung, W., Der Imam al-Qasim ibn Ibrahim, Berlin, ۱۹۶۵, PP. ۲۰۱-۲۰۴.

با این وصف در این میان مطالعه او در باب کتاب خطی مطرفی البرهان الرائق المخلص من ورط المضائق از سلیمان بن محمد بن احمد المحلی (در جامع کبیر صنعاء با شماره ۱۳۰ علم کلام)، حائز اهمیت بسیار است و سرچشمه های نوینی را در باب مطرفیه نشان می دهد:

Madelong, W., "A Mutarrifi Manuscript" in Proceedings of the VI congress of Arabic and studies, stockholm, ۱۹۷۲, PP. ۷۵۸۳.

مطرفیه فرقه ای هستند که در ایران ناشناخته اند و اهمیت آنان مورد توجه نبوده است، در گذشته ها نیز حتی برخی مولفین یمنی غیر زیدی از عقاید مطرفیه اطلاع درستی نداشته اند، به طور مثال نک: ابن المجاور (دیس از ۶۳۰ ق)، صفة بلاد الیمن و مکه و بعض الحجاز، معروف به تاریخ المستبصر، تحقیق اوسکر لو فچرین، لیدن، ۱۹۵۱ م، ص ۱۸۸.

۱) نک: یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، ۱/ ق ۵۷؛ حسین بن عبدالرحمان الاهدل، تحفه الزمن بذكر سادات الیمن، ۱/ ق ۷۲؛ ابوعبدالله بامخرمه، تاریخ ثغرعدن، ص ۸۲ (چاپ لیدن، ۱۹۵۰ م).

۲) نک: ابن سمره الجعدی، طبقات فقهاء الیمن، ص ۱۷۷ (چاپ فواد سید)؛ درباره اشعری ستیزی در یمن، نک: الاهدل، همان، ۱/ ق ۸۱؛ بامخرمه، قلاذه النحر فی وفیات اعیان الدهر، ۱/ ۳/ لوحه ۷۶۸؛ جندی، السلوک، م ۱/ لوحه ۱۱۰؛ یاقعی، مرآة الجنان، ۳/ ۳۲۳؛ بامخرمه، تاریخ ثغرعدن، ص ۸۲-۸۳.

۳) نک: بامخرمه، قلاذه النحر، ۲/ ب/ لوحه ۷۲۵.

۴) نک: السلوک، ۲/ لوحه ۲۶۷؛ خزرچی، المسجد المسبوك و الجوهر المحبوك و الزبرجد المحكوك فی اخبار الخلفاء و الملوك، لوحه ۲۷۹.

۵) نک: یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، ۱/ ق ۵۷، نیز همو، انباء الزمن، نسخه عکسی، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ نیز: ابن ابی الرجال، مطلع

الاجسام فانكروا تدبير الله سبحانه لخلقهم حالا بعد حال و قالوا ان فعل العبد لا يعنوه و لا يوجد من الظالم فعل في المظلوم فنسبوا اكثر الظلم الى الله سبحانه و ما شبه ذلك من الجهالات القبيحة و هذا القول مخالف للكتاب و السنه و الاجماع فخرجوا من الفرقة الناجية بخروجهم عن الكتاب و السنه و العقل و الاجماع»^۸

یاورقی:

* درباره فرقه زیدی مهم مطرفیه و برخورد هایی که از سوی امامان زیدی به ویژه المنصور بالله با آنان شد، مقاله بسیار مفصلی نوشته ام که در آینده نزدیک به چاپ خواهد رسید. در این یادداشت، صرفاً به مناسبت چاپ کتابی درباره آنان از مولفی مشهور یعنی قاضی جعفر ابن عبدالسلام، چند نکته ای را درباره آنان متذکر شده ام. این فرقه چنانکه خواهد آمد، از قرن ۵ ق تا ۷ ق در یمن فعالیت عمده ای داشته اند. نخستین کسی که به وجود چنین فرقه ای اشاره کرد H. C. Kay در ترجمه تاریخ یمن عماره بود. وی دریافته بود که نام مطرفیه در تواریخ زیدی یمن بسیار برده می شود و البته تفسیر او از این نام این بود که عنوانی است برای اهل سنت که در میان زیدیه شهرت یافته است، نک:

Kay. H.C. Yaman in Early Mediaeval History, London, ۱۸۹۲, P. ۳۱۸:

سعید عبدالفتاح عاشور، محقق غایه الامانی نیز همین تفسیر را پسندیده بود، نک: یحیی بن الحسین، غایه الامانی، ص ۳۷۱-۳۷۲.

اشترتومان، اسلام شناس نامدار با تکیه بر ردیه های زیدیه بر علیه عقاید مطرفیه ثابت کرد که مطرفیه در حقیقت فرقه ای زیدی مذهب بودند و آنها را فرقه ای وصف کرد که از «خداگرایی طبیعی» حمایت می کنند و «متأثر از مبانی فلسفی جهان شناسی یونانی اند»، نک:

Strothmann, R. "Die Litreature der Zaiditen", Der Islam II (۱۹۱۱), PP. ۶۸-۶۹

براساس همین ردیه نویسی ها، وان آرنلونک درباره مطرفیه به عنوان یک فرقه یمنی به سال ۱۹۲۷ م مقاله ای جالب توجه نوشت، نک: Van Arendonk, C., "De Jemenitische Secte der Mutarrifiten". In Verslay Van het Vyfde Congres, Gehouden te Leiden, Brill, ۱۹۲۷, PP. ۲۳-۲۴.

در سال ۱۹۵۰ م ترتوت نخستین بحث علمی در باب عقاید مطرفیه را براساس کتاب الهاشیمه لاف الضلال تألیف المتوکل علی الله احمد بن سلیمان، در گذشته سال ۵۶۶ ق (ند: همین مقاله) به چاپ رسانید؛ نک: Tritton, A. S. "The Mutarrifia", Le Museon ۶۳ (۱۹۵۰), PP. ۵۹-۶۷.

مادلونگ در مقاله «نسخه ای خطی از فرقه مطرفیه» (نک: پائین تر)



- البذور، ۱/ ۳۸۰ (نسخه عکسی).
- ۶) نک: طبقات یحیی، ۱/ ق ۳۱.
- ۷) نک: همان، ۱/ ق ۶۴.
- ۸) نک: ابن ابی الرجال، مطلع البذور، ۴/ ۳۹۲ (نسخه عکسی): یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، ۵۷ و.
- ۹) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۳۸ و، ۴۱ و، ۵۷. مادلونگ قویا معتقد است که مطرفیه فعالیت خود را از نیمه اول قرن ۵ ق آغاز کردند و نه نیمه دوم قرن ۴ ق (عصر عیانی)، نک: مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ص ۲۷۸، پاورقی شماره ۵.
- ۱۰) نک: مسلم لحجی، کتاب فیہ شیء من اخبار الزیدیه فی الیمن، نسخه خطی کتابخانه برلین، شماره ۹۶۶۴، برگ ۵۰؛ ابن الوزیر، تاریخ بنی‌الوزیر، نسخه عکسی، ۱۰۲ و.
- ۱۱) ابن المرتضی، المنیه و الامل، نسخه عکسی، ۴۷ و؛ یحیی بن الحسین، الطبقات ۳۸ و؛ یحیی حمید نزهه الانتظار، ۱۰ و.
- ۱۲) همانجاها.
- ۱۳) نک: ابن المرتضی، المنیه و الامل، ۴۷ و؛ ابن ابی الرجال، مطلع البذور، ۴/ ۳۹۲؛ یحیی بن الحسین، الطبقات، ۸۲، ۴۰ - ۴۲؛ ابن الوزیر، تاریخ الساده آل الوزیر، برگ ۷۳؛ مادلونگ، مکتبها، ص ۲۷۹، حاشیه.
- ۱۴) یحیی بن الحسین، الطبقات، ۴۸ و.
- ۱۵) ابن المرتضی، المنیه و الامل، ۴۷ و.
- ۱۶) نک: مقاله من با عنوان «تاریخ مسلم لحجی» در مجله معارف دوره پانزدهم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۷۷ ش، ص ۱۳۵ به بعد.
- ۱۷) یحیی بن الحسین، الطبقات، ۳۲.
- ۱۸) همان، ۳۲ ظ.
- ۱۹) همانجا.
- ۲۰) همان، ۴۱ ظ.
- ۲۱) همانجا.
- ۲۲) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۴۱.
- ۲۳) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۳۱ ظ، ۳۸ و؛ شرح الثلاثین مسئله، نسخه خطی برلین، شماره ۲۳۴۵، ۱۳۰ و.
- ۲۴) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۴۷ و، ۵۴ و.
- ۲۵) ابن الوزیر، تاریخ بنی‌الوزیر، ۱۰۲ و؛ یحیی بن حمید المذحجی، نزهه الانتظار فی ذکر الائمه الزیدیه، برگ ۱۰ (نسخه خطی ۲۹۰۹۸ ب دارالکتب قاهره)؛ یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، برگ ۳۹ و، ۶۷.
- ۲۶) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۵۴ و.
- ۲۷) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۳۹ ظ - ۴۱ و.
- ۲۸) نک:
- ۲۹) در باب تحلیل این کتاب، نک: Madelung, W, 'A Mutarrifi Manuscript' in Proceedings of the VI congress of Arabic and studies (Stockholm, ۱۹۷۲), PP. ۷۵ - ۸۳.
- ۳۰) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۳۸ ظ.
- ۳۱) نک: یحیی بن حمید المذحجی، نزهه الانتظار، برگ ۹ ظ - ۱۰ و.
- ۳۲) یحیی بن الحسین، همان، ۳۹ و.
- ۳۳) نک: برگ ۱۶۶ و ۶۷.
- ۳۴) نک: ابن الوزیر، تاریخ، برگ ۶۸ ب - ۷۵ الف.
- ۳۵) یحیی بن الحسین، همان، ۳۹ ظ.
- ۳۶) نک: یحیی حمید نزهه الانتظار، ۹ ظ، یحیی بن الحسین، الطبقات، ۲ ظ، ۱۸؛ ۹۰؛ جنداری، تراجم الرجال، ص ۸، ۳۸، ۴۱.
- ۳۷) نک:
- Madelung, W. Der Imam al-Qasim ibn Ibrahim (Berlin, ۱۹۶۵), P. ۲۰۴; Ibid, 'Mutarrif Ms'. P. ۷۸
- ۳۸) نک: عبدالله بن حمزه، شرح الرساله الناصحه بالادله الواضحه، نسخه خطی، شماره ۳۹۷۶، موزه بریتانیا، برگ ۱۷۷ و.
- ۳۹) نک: یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، برگ ۳۳ و ۵۱، ابن الوزیر، تاریخ، برگ ۶۶.
- ۴۰) برای شرح حال او نک: ابراهیم بن القاسم، طبقات الزیدیه، نسخه خطی، برگ ۲۸؛ یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، برگ ۶۵ (نسخه دارالکتب مصر)؛ همو، انباء الزمن، خطی، برگ ۵۳؛ معجم المؤلفین، کتاله، ۱۳۳/۳؛ ۱۶۹۹؛ GAI, S.
- ۴۱) نک: ابن ابی الرجال، مطلع البذور، ۱/ ۳۸۰، ابن القاسم، طبقات الزیدیه الکبری، برگ ۵۵ - ۵۷، نسخه خطی ۱۳۸۴۸ ح دارالکتب.
- ۴۲) نقل شده در مقدمه البیر نصری نادر بر کتاب القلائد فی تصحیح العقائد ابن المرتضی. بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶ م، ص ۱۶.
- ۴۳) تاریخ انتقال این کتب از عراق به یمن از طریق قاضی جعفر به سال ۵۵۴ ق بوده است، نک: یحیی بن الحسین، طبقات، برگ ۶۵ - ۶۴.
- ۴۴) ابن ابی الرجال، مطلع البذور، ۱۸۳/۲، نسخه عکسی.
- ۴۵) نک: حمیدالمحلی، الحدائق الوردیه، نسخه عکسی، ۸۳/۲.
- ۴۶) الحسینی، تتمه الافاده، نسخه عکسی، ۵۳ و.
- بنا به نظر مادلونگ به احتمال قریب به یقین اولین ردیه معتبر بر مطرفیه همین رساله ابوالفتح دیلمی (حک ۴۳۷ - ۴۴۴) است. در زمان تألیف این اثر، مطرف بن شهاب احتمالاً هنوز در قید حیات بوده است. به نظر مادلونگ بعید نیست که مطرفیه امامت این علوی را همراه با آیین بیگانه‌اش رد کرده باشند؛ نک: مکتبها، ص ۲۷۹، حاشیه.
- ۴۷) نک: یحیی بن الحسین، الطبقات، ۵۸ و.
- ۴۸) نک: همان، برگ ۶۵ و - ۶۵ ظ.
- Tritton, A. S. 'The Mutarrifiia' Le Museon ۶۳ (۱۹۵۰), PP. ۵۹ - ۶۷.



این نظر شهادت می‌دهد (سوره مومنون، آیه ۱۷؛ زمر، آیه ۳۱ و...) دوم اینکه باز برخلاف نظر عندهای برف و سرما بر اثر برخورد باد با باران و انجماد باران حاصل نمی‌شود، بلکه خداوند بنا بر نص قرآنی (سوره نور، آیات ۴۱ - ۴۴) خود برف و سرما را از جبال آسمان نازل می‌کند.

سومین مسئله این که برخلاف نظر کسانی که معتقدند پیامبران (ع) با دیگر انسانها از هیچ لحاظ متفاوت نیستند و خداوند آنان را به هیچ فضیلتی بر سایرین افضلیت نداده است و صرفاً انبیاء (ع) با عمل خود به این مقام نایل شده‌اند و از اینرو همه انسانها توانایی و استعداد نبی شدن دارند، باید گفت که چنین نیست و خداوند است که خود برخی از بندگان را به نبوت برمی‌گزیند و فضیلت آن را به آنان و نه به دیگران عطا می‌کند. بی‌تردید این رساله که با رساله نخست در ضمن یک نسخه خطی موجود است در رد مطرفیه و عقاید آنان است. گرچه قاضی جعفر در رساله دوم تصریحی به نام آنان نکرده است؛ نک: پایان مقاله: نقل کلام محلی در الحقائق الوردیه در باب مطرفیه که اشاره‌ای به موضوع برد و صواعق دارد؛ نیز نک: محلی، محاسن الازهار، به کوشش محمدباقر محمودی، قم، ۱۴۲۲، ص ۲۷۷ که به عقیده مطرفیه در باب نبوت، چنانکه در رساله الهدییه آمده، اشاره نموده است، نیز ص ۳۵۷ که به موضوع صواعق اشاره کرده است.

۶۴) نک:

Tritton, A. S., 'The Mutarrifya'

Le Museon LX III (۱۹۵۰), PP, ۶۴ - ۶۷

۶۵) محلی در محاسن الازهار از رفتار منصور بالله در قبال مطرفیه و تکفیر آنان و قتل ایشان از سوی منصور بالله دفاع کرده است، نک: ص ۳۵۶ - ۳۵۷.

۶۶) نک: مادلونگ، مکتبها، ص ۲۷۹.

۶۷) نک: محلی، الحقائق الوردیه، نسخه عکسی چاپ شده در ۲ جلد، ۱۷۹/۲ - ۱۸۰؛ همراه با برخی اصلاحات براساس نسخه خطی کتاب، موزه بریتانیا، شماره ۵۳۳، برگ ۱۸۸.

۶۸) نک: المتوکل احمدین سلیمان، الحکمه الدریه والدلالات النبویه، نسخه خطی کتابخانه حضرت آیه‌الله علامه حاج سید محمدعلی روضائی - دام‌ظله - در ضمن مجموعه صفحات پایانی کتاب.

۶۹) همو، حقائق المعرفه، نسخه خطی یکی از کتابخانه‌های شخصی یمن که عکس آن به ایران منتقل شده است، با کتابت ۱۳۷۷ ق، صفحات پایانی کتاب.

۴۹) نک: المحلی، الحقائق، ۱۰۸ (نسخه عکسی)؛ الحبسی، تتمه الافاده، ۵۴ ظ.

۵۰) یحیی بن الحسین، انباء الزمن، ص ۲۸۱ (نسخه عکسی).

۵۱) همو، غایه‌الامانی، ۳۷۱/۱ - ۳۷۲.

۵۲) انباء ص ۳۰۱؛ زیاره، ائمه الیمن، ۱۳۲/۱.

۵۳) نک: الحقائق الوردیه محلی، نسخه خطی، ۱۶۵/۲ - ۱۸۸؛

ابن‌الوزیر، تاریخ الساده آل‌الوزیر، برگ ۶۷ ب.

۵۴) نک: انباء الزمن، ص ۶۷، ۳۰۸ (عکسی)؛ همو، غایه‌الامانی،

ص ۳۹۷ - ۳۹۸.

۵۵) نک: یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه الصغری، برگ ۴۳ و؛

انباء، ۳۱۱ - ۳۱۲؛ غایه، ص ۴۰۰؛ زیاره، ائمه الیمن، ۱۳۴/۱ - ۱۳۵.

۵۶) نک: انباء، ۳۱۵ - ۳۱۸؛ غایه، ص ۴۰۰، الحبسی، تتمه الافاده،

عکسی، ۵۹ ظ، الشرفی، اللالی المضینه، ۲/ برگ ۲۴۳ - ۲۴۵

برای این نامه نک: المحلی، الحقائق الوردیه، ۱۵۷/۲ - ۱۶۲ (نسخه

عکسی)؛ یحیی بن الحسین، انباء الزمن، ص ۳۱۵ - ۳۱۸، ائمه الیمن از محمد زیاره، ۱۳۶/۱ - ۱۳۷ که بخشی از آن را به چاپ رسانده است، نیز نک: ایمن فواد سید، مصادر تاریخ الیمن، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۵۷) نک: ابن‌واصل، فرج الکروب، ۲۲۷/۳؛ الفاسی، العقدالمتین،

۴۹۲/۷؛ یحیی بن الحسین، انباء، ص ۳۱۹، نسخه عکسی.

۵۸) نک: المحلی، الحقائق، ۱۶۲/۲ - ۱۶۳، ۱۶۵، نسخه عکسی،

الحبسی، تتمه، ۵۹ ظ.

۵۹) نک: حمیدالمحلی، الحقائق، ۱۶۶/۲؛ الحبسی، تتمه الافاده، ۵۷

و؛ نسخه خطی آن در کتابخانه موزه بریتانیا به شماره ۳۹۷۶ موجود است.

۶۰) نک: مقدمه الارشاد الی

نجاه العباد عنسی، به کوشش

عبدالسلام عباس الوجیه و محمدقاسم الهاشمی، صده، ۱۴۲۱

ق/ ۲۰۰۰ م، ص ۷ - ۸.

۶۱) نک: یحیی بن الحسین، طبقات الزیدیه، برگ

۶۴.

۶۲) نک: قاضی شمس‌الدین جعفر بن احمد،

مقاوالاتناصف فی مسائل الخلاف ومعه مسائل

الهدیه فی مذهب الزیدیه، به کوشش امام حنفی

عبدالله قاهره، دار الافاق العربیه، ۱۹۹۹ م.

۶۳) در رساله کوچک الهدیه فی مذهب

الزیدیه نیز قاضی جعفر سه مسئله را مورد

بررسی قرار داده است. یکی اینکه برخلاف

نظر کسانی که معتقدند منشاء باران، دریاها

هستند، باید گفت که خداوند باران را از

آسمان به زمین فرو می‌فرستد و قرآن به